

ما وقتی سخن از زاد و ولد هنر در زیر چتر
حمایت و هدایت اسلام در کشورها و
سرزمین های اسلامی در طول تاریخ می رانیم،
ناگزیر باید به اصل وحدت ذوق ها و اندیشه ها
اشاره کنیم.

* * *

مقوله خط نقاشی در تاریخ خطوط
اسلامی دارای سابقه ای طولانی و قدیمی
است و اصولاً نسبت دادن این ابتکار و ابداع
به جماعتی از خوشنویسان معاصر چندان
صحیح بنظر نمی رسد.

* * *

اعتقاد من این است که هنر خوشنویسی،
همچنان پرمیثت و زیبا و رسا، به عنوان
نشانه ای قدرتمند و پرپرستوانه از فرهنگ غنی
اسلامی باقی خواهد ماند و هرگز فراموش
نمی شود.

* * *

در تدوین و تالیف اطلس خط، بیست
سال کار کردم.

با استاد حبیب الله فضائلی، هنرمند
و محقق نام آشنای خطوط
اسلامی



■ استاد حبیب الله فضائلی، هنرمند خوشنویس و
محقق و پژوهشگر نام آشنای خطوط اسلامی، بیش از
نیم قرن از زندگی و حیاتش را به کار نوشتن خط و
مشق و جستجو در ارزش های هنر مقدس و پر حرمت
گذرانده است. حاصل این همه تلاش و تکاپو
و خلاقیت او، در قطعات مختلف و کتابت کتب
گوناگون متجلی و آشکار است. سوی کار ارزنده
کتابت قرآن مجید، بی گمان، پر ارزش ترین و
ماندنی ترین اثر استاد در پژوهش خطوط اسلامی،

**عمری
در جستجوی
راز و رمز
هنر خوشنویسی**

ذهن و اندیشه هنرمند می ماند وجه همیشگی و ماندگار!

چنین است که قصه زندگی هنرمند، حکایتی از سر تصادف و توفیق نیست، که شرح حالی است که لاجرم می تواند خواندنی باشد و مفید و پربنر...

هنر، زائیده رنج انسان است و نشان از روحی پرتلاطم و عصیانگر و جستجوگر دارد که هرگز میانه ای با سکون و آرامش نداشته است. اگرچه انعکاس این همه صبوری و عزت در قالبی از زیبایی و ذوق و لطافت متجلی می شود، اما چه بسیار که در جای، جای این همه رنگ و بو و زیبایی، بتوان سراغ درد ورنجی را گرفت که حاصل زندگی هنرمند است، آینه دل اوست و فریاد لحظه های خلوت و خروش او.

● رنج را به مفهوم آموختن و تجربه و ایثار عمر و زندگی در بالا بردن هر چه بیشتر معرفت و آگاهی هنرمند برای نیل به معنویات و راه یافتن به جهانی سواى جهان پیرامون خود، می پذیریم و بر آن باور داریم؛ چرا که بر این اعتقادیم که هنر واقعی، تجلی جستجوی عارفانه و صادقانه انسانی است معتقد و باایمان، که چون دریافت که خداوند به او استعدادی و مایه ای بخشیده است، باید که در هنر آفرینی و خلاقیت در زمینه هنر، به ادای این دین و وظیفه در برابر خالق و مخلوق او بنشیند. و اگر چه برای نیل به این مقصود، چه بسیار رنج ها و ناکامی ها که متحمل نمی شود و چه طعنه ها و نیش و نوش ها را که نمی پذیرد، اما بهرحال، آنچه او را وامی دارد که همچنان ایستاده بماند و دل از هنر و ذوقش بر نکند، همین حکایت دوستی و ایمان او به هنر، این زیباترین و

«اطلس خط» است که در آن، ضمن مرور بر ارزش های انواع خطوط اسلامی، نام و سهم خوشنویسان را به حد بضاعت و کفایت ثبت و ضبط نموده است. گذشته از این، کتاب «تعلیم خط»، «اصحاب رن» و نیز «گنجینه الاسرار» و مجموعه قطعات خط تحت عنوان «بوستان هنر خط»، از جمله آثار خواندنی و ماندنی استاد به شمار می رود.

استاد اینک در آستانه ۶۵ سالگی، گذشته از کار مشق و نوشتن خط، اوقات عمده زندگی را همچنان به تعلیم خط می گذراند.

آنچه می خوانید، چکیده ای است از گفتگویی طولانی با ایشان، که در آن، استاد به درددلی و اشاراتی به ارزش های هنر و الهی خوشنویسی همت کرده است.

* * *

تولد و بروز ذوق هنری و آشکاری استعداد هر هنرمندی را، بی تردید، می بایست در کند و کاو و جستجوی پرحوصله و ظریف در دوران کودکی و نوجوانی هنرمند دنبال نمود؛ در روزگاری که میلی ناشناخته و حس گنگ، او را وامی دارد که خود آگاه یا ناخود آگاه، دست و دلش به سوی هنر کشیده شود و چشمش بدنبال زیبایی های ناشناخته و گاه آشکار خلقت رود. در این دوران است که چه بسا جوانه های این ذوق را عواملی چون تشویق و ترغیب اطرافیان، مهیا بودن امکانات و... بارور سازد و از دگر سوی، چه بسیار که موانع و نابسامانی ها و گرفتاری های زندگی و حیات هنرمند، مانع از این کشش و دل بستگی گردد و لاجرم این جوانه ترد و شکننده و سرسبز پژمرده شود و او ناگزیر دل از این مهر و الفت و دل بستگی برکند.

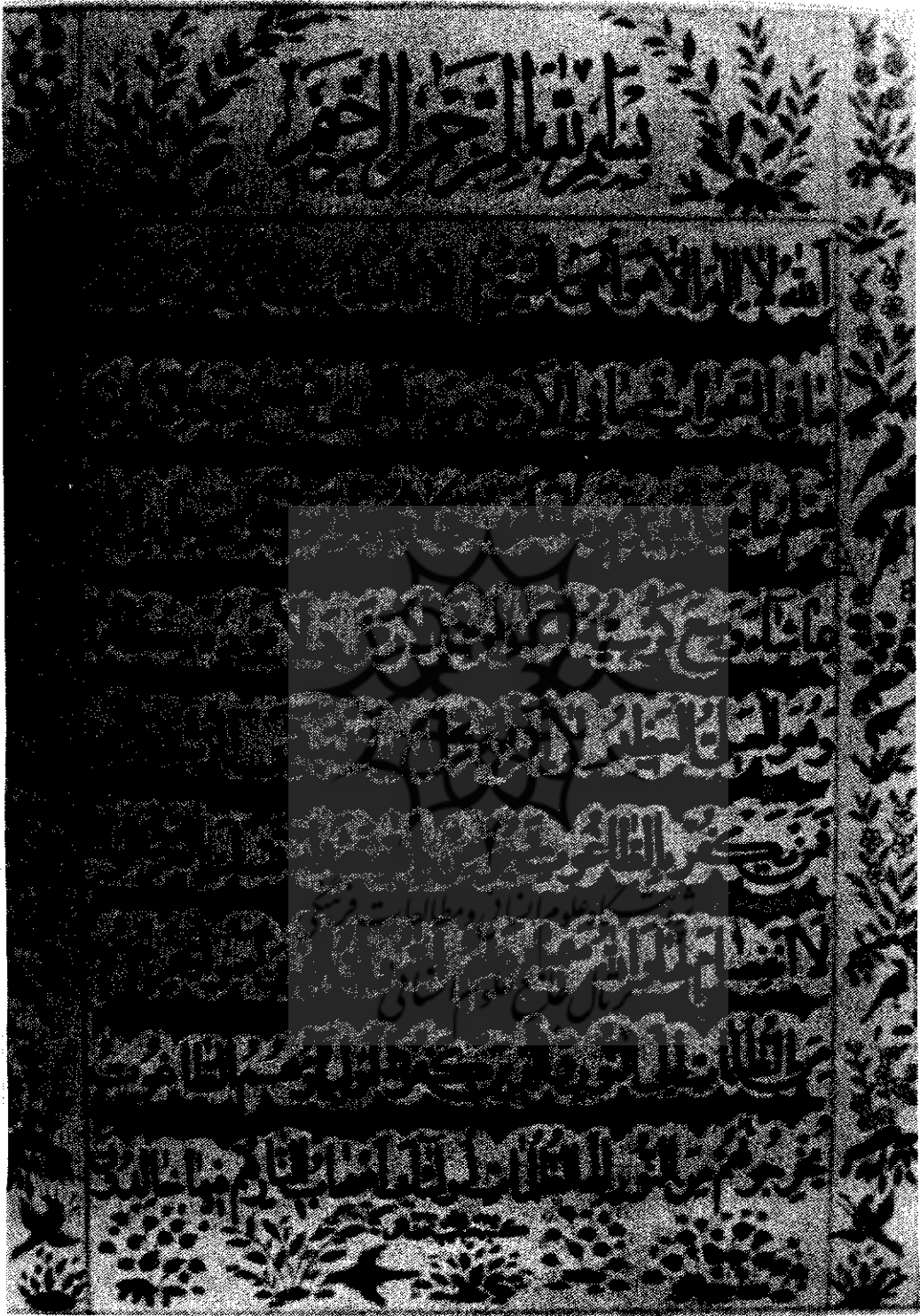
در این دوران است که چه بسیار خاطره ها، گاه نلغ و زمانی شیرین و سهل، چونان الگو و معیاری در

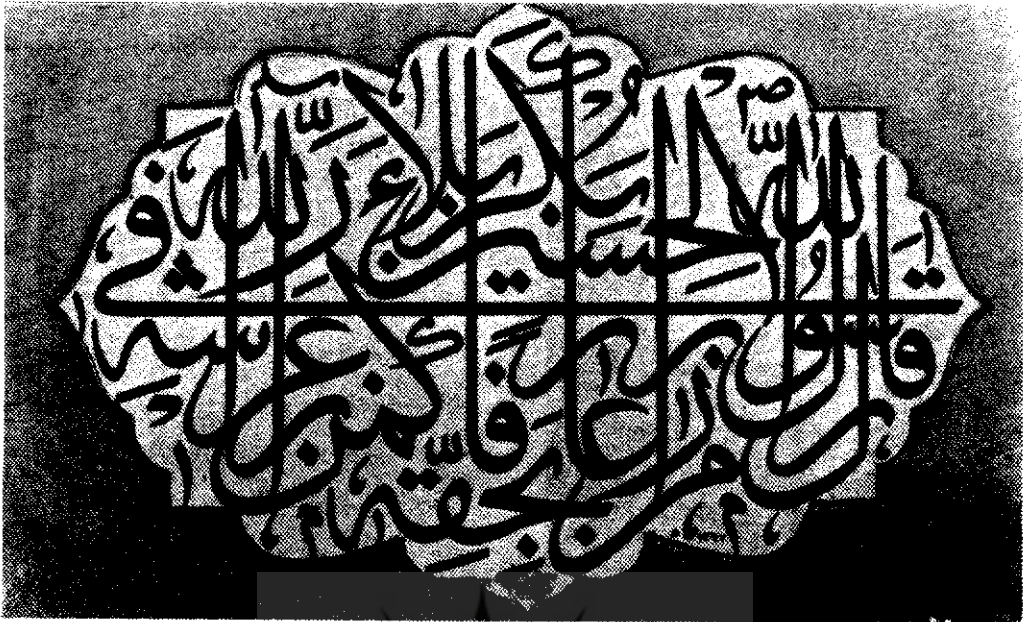
لطیف‌ترین پدیده آفرینش است. پس، در این مجموع رنج و ناکامی‌ها و چه بسا، شوق و ذوق و ترغیب‌هاست که زندگی هنرمند شکل می‌گیرد. و آنچه دستمایه اصلی این زندگی است، اصل مقاومت و ایستادگی و دل‌بستگی هنرمند به حفظ و نگاهداشتن و تعالی هنرش است. حالا هر چه مانع و سد و مشکلات باشد، لابد و می‌بایست از پیش پای برداشته شود. از مبحث اصلی دور نیفتیم... من از نخستین روز آشنایی با خط و خوشنویسی، بزرگترین سرمایه زندگی را استعدادی دانستم که خداوند با همه کرامت و بخشش و بزرگی‌اش، به من بنده ناچیزش عطا نموده بود. با آنکه بسیار ناملايمات و سختی‌ها کشیدم، اما هرگز این سرمایه را از کف ندادم.

خوب یاد دارم در همان سالهای کودکی، وقتی در هوای آزاد و طبیعت زیبا و پرکشش سمیرم علیا (زادگاهم) پرسه می‌زدم، اغلب قلم و کاغذی برمی‌داشتم و نقشی ناشیانه از کوه و دشت و گل و گیاه می‌کشیدم. با این کار چقدر آرام می‌گرفتم! احساس می‌کردم جدا از دیگران، که بی‌اعتنا به این زیبایی‌های خلقت، از کنار آن می‌گذرند، من با این کارم، رابطه‌ای مرموز میان خودم و این همه زیبایی برقرار می‌سازم. محیط خانوادگی ما، اگرچه حال و هوای ایللیاتی و عشیره‌ای داشت، اما با ذوق و دستمایه‌های هنری بیگانه نبود. پدرم، آدم فاضل و با اندیشه‌ای بود؛ اهل کتاب بود و کتابت. گاهی خطی می‌نوشت و مشقی می‌کرد. گاهی هم نقاشی می‌کرد؛ گل و بوته‌ای می‌ساخت، اما نه در حد یک هنرمند حرفه‌ای و پرکار، که تنها به

وقت فراغت و حوصله؛ برای دلش کار می‌کرد. من هم اغلب کنار او می‌نشستم و کارهایش را تقلید می‌کردم. بعد از تمام کردن مکتب، وقتی کلمات را شناختم و خواندن را آموختم، به کار خط روی آوردم. سرانجام وقتی حاصل مشق کردن‌ها را نشان پدرم دادم، او خوشحال شد و خیلی مرا تشویق کرد. رفت از گنج‌اش تعدادی خط و کتاب خطی آورد و مرا واداشت که از روی آنها به تمرین بپردازم. پدرم خودش خط نسخ را خوب و صاف و پاکیزه می‌نوشت، اما مشکلات زندگی هرگز به او مجال نداد که تمرین زیادتری کند و یا در این راه از خود آثاری بجا بگذارد. شاید به همین دلیل بود که اصرار داشت تا مگر من به جبران این خواسته و ذوق او موفق شوم. مدتی بعد، قطعات یادگاری جدم، ملا محمدخان را که به نسخ نوشته بود، به من سپرد تا از روی آنها به تمرین بپردازم. وقتی به آن روزها می‌اندیشم، هنوز سرتاپای وجودم را شوق و ذوق فرا می‌گیرد؛ آن روزها که گذشته از تشویق‌های پدرم، دوستان او اغلب قطعاتی را به من می‌سپردند و مرا در این راهی که قدم گذاشته بودم، یاری می‌دادند. زمان زیادی نگذشت. سیزده ساله بودم که پدرم را از دست دادم؛ او را که برایم حکم یک مشوق، یک دوست و یک راهنمای صادق را داشت. مرگ نابهنگام او، زندگی خانوادگی ما را چه زود بهم ریخت! من از آن پس، بدلیل آنکه فرزند بزرگ خانواده بودم، بدلیل امرار معاش این خانواده، فراغت را از دست دادم. خط را هم بالا‌جبار کنار گذاشتم و در مکتب‌خانه‌ای کار تعلیم را برعهده گرفتم.







در طول این هشت سال، بدلیل عشق و علاقه‌ای که به کار خط و خوشنویسی داشتم، با مطالعه و جستجو در کتابهای مختلف، چه به زبان فارسی و چه عربی، هرگاه به موضوع و مقوله‌ای در زمینه خط برمی‌خوردم، بی آنکه فکر تدوین و تألیف کتابی باشم، یادداشت‌هایی برمی‌داشتم؛ تنها بدلیل بالا بردن دانش و آگاهی خودم درباره تاریخچه خطوط اسلامی؛ کاری که بی تردید، بعدها، نخستین پی‌ریزی شالوده‌های «کتاب اطلس» خط شد.

در فاصله همین سالها بود که به‌طور مستفرقه علوم جدید را هم دنبال کردم و دیپلم پنجم علمی را گرفتم. بعد، باز با تلاش خودم رشته ادبی را تمام کردم، وارد دانشکده معقول و منقول شدم. آنجا یک ماهی سرکلاس درس حاضر شدم، اما مشکلات زندگی و اینکه من آن روزگار در استخدام وزارت فرهنگ سابق درآمده بودم و

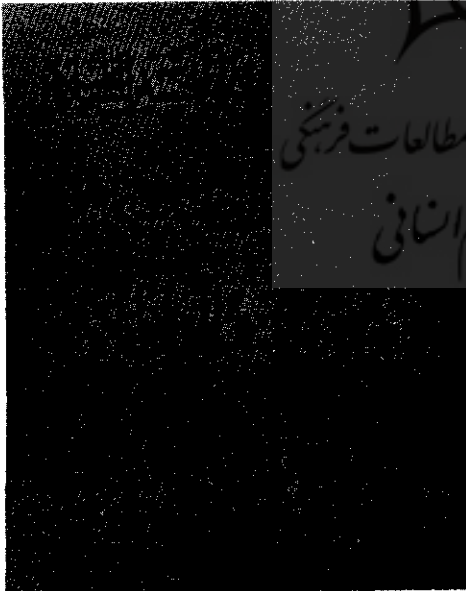
نامه‌های اهالی را هم اغلب من می‌نوشتم و پول مختصری می‌گرفتم و زندگی خودم و خانواده را می‌گذراندم. تا آنکه خواهر و برادرانم بزرگ شدند و من موفق شدم برای تحصیلات علوم قدیمه، سمیرم علیا را ترک و به اصفهان سفر کنم تا شاید به توصیه‌های مکرر پدرم (که همیشه آرزو داشت من ادامه تحصیلات بدهم)، جامه عمل بپوشانم. در طول این مدت، با آنکه گاه گاه خطی می‌نوشتم، اما سختی‌های زندگی به من مجال آنرا نمی‌داد که به خط، به گونه‌ای جدی و پی‌گیر بپردازم. هشت سالی را در مدرسه درب کوشک به کار تحصیل علوم قدیمه مشغول شدم. در این سالها از محضر اساتید بزرگواری همانند مرحوم «حاج آقا جمال خوانساری» و حاج شیخ عباسعلی ادیب (که بحمدالله در قید حیات هستند) و نیز سایر استادان دانشمند این مدرسه بهره فراوانی بردم و کسب فیض بسیار نمودم.



ناگزیر می‌بایست به کارم که آموزگاری بود، ادامه دهم، مانع از اقامت من در تهران و ادامه تحصیلات گشت و ناگزیر به اصفهان برگشتم. یک سال بعد، دانشکده ادبیات اصفهان تاسیس شد. من وارد دانشکده شدم و در رشته ادبیات فارسی موفق به اخذ درجه لیسانس شدم. از آن پس، به عنوان دبیر دبیرستانهای اصفهان، بجز دروسی همانند تعلیمات دینی، حتی املاء و انشاء، بیشترین اوقات تدریس من صرف تعلیم خط می‌گشت و این فرصت را شاید بتوانم به عنوان تولید دوباره در کار ادامه خوشنویسی و تحقیق درباره خطوط مختلف اسلامی قلمداد کنم. چون ناگزیر، اوقات عمده زندگی من به تعلیم خط و خوشنویسی می‌گذشت. در این سالها بود که ضرورت تمرینی جدی و مطالعاتی عمیق را کاملاً احساس کردم.

رسم و قاعده بر این است که عموماً، هنرمند سوای ذوق و استعداد فطری، جدا از تلاش فردی، معلم و راهنما و الگویی هم داشته باشد که دستش را بگیرد و شناساننده ذوق و هادی راه و کارش باشد. کمتر زمانی اتفاق می‌افتد که هنرمندی در عرصه هنر این ملک درخشیده باشد و رد پای استادی، معلمی و مربی دلسوزی در باروری ذوق او ناپیدا باشد.

● اعتقاد من بر این است که نخستین معلم هر هنرمندی، استعداد خدادادی اوست؛ خود اوست؛ او که چون دستمایه‌های ذوق و ادراک هنری اش را دریافت، بدنبال تجربه و آموختن و خلاقیت می‌رود. درست است که در این میان، استادی، معلمی، می‌بایست دستش را بگیرد و راهنمای او شود، اما از یاد نبریم که این خود هنرمند است



پاکستان

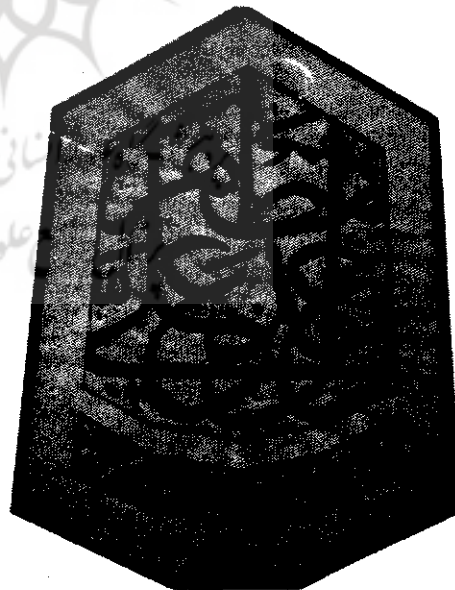


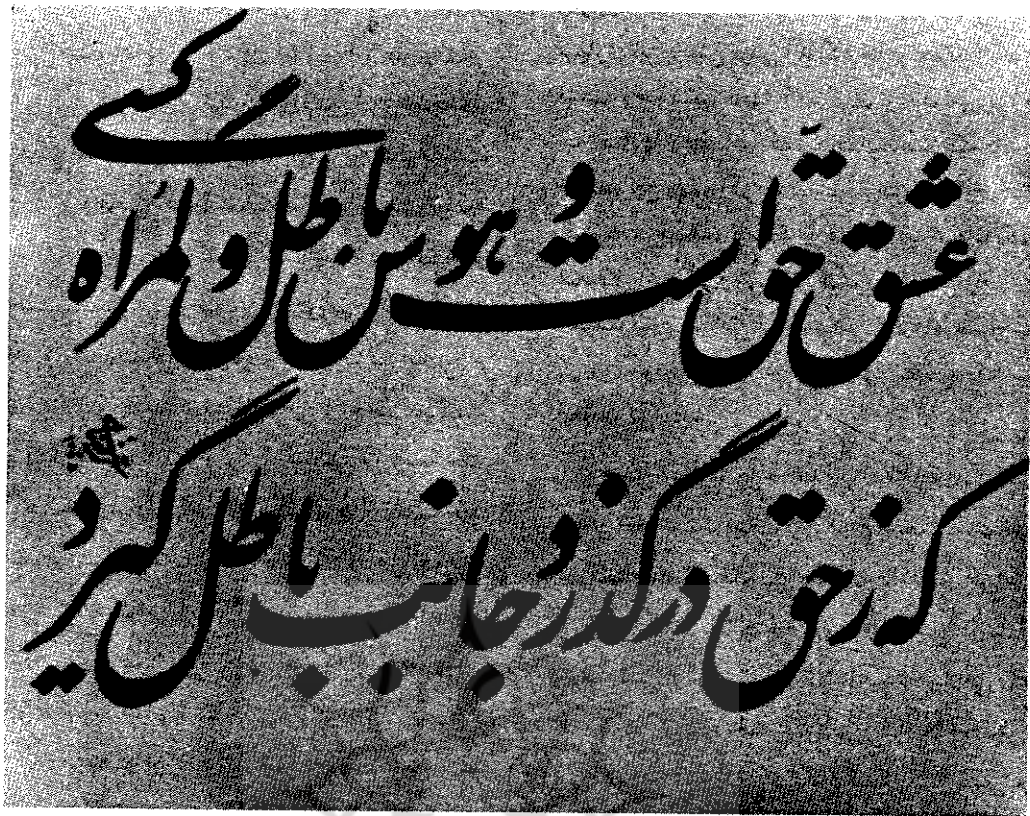
پروگرام شہد گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی



که با یاری چشم و دل و تجربه اش، می تواند جستجوگری باشد خستگی ناپذیر، و سهم و ارچ هنرش را بالا برد.

از کنار خط مشال می زخم؛ هنری که استادانش اغلب اگر چه ناشناخته اند و ناپیدا، اما کلاس درسشان، محضرشان، همیشه گشوده است و آشکار: بر در و دیوار مساجد، در لابلای کتابها، در گوشه و کنار موزه ها. کافی است، دل سوخته ای مستعد، عزم این یادگیری و شناخت را داشته باشد، بی تردید تمام استادان خط را می تواند شاگردی کند، و به شیوه و رمز و رازهای خطشان آگاه شود. درباره هنرهای دیگر، شاید تجربه حضور مستمر ضروری باشد، اما خط را





مقوله ای جداگانه می دانم. این استدلال من خدای ناکرده تعبیری به بی ارزش نمودن نقش استاد نشود. مقام استاد محترم است، سهم استاد والاست، اما حکایت تلاش و کوشش آدم مستعد و باذوق نیز از یاد نباید برود.

من در طول زندگی هنری ام چنین تجربه ای را آموختم؛ یعنی بیشتر خودم جستجوگر بودم. آن وقت که در کوه و دشت سمیرم علیا خط می نوشتم، جز همان چند قطعه خط، امکان درک محضر استاد خطی را نداشتم. بعد که به اصفهان آمدم، معلم و مربی خط من، کتیبه های مسجد شیخ لطف الله و مسجد امام بودند، و هم چنین کتابهای خطی، و گاهی هم تذکرات و تعلیمات هنرمندان

و استادانی که هم مشوق من بودند و هم نقش مربی ام را داشتند، مثل آقا سید مهدی خلیلی پور که خط را خوب می نوشت. مدتی سراغ او می رفتم و از محضرش سود می جستم. اما می دانید همین استاد گوشه نشین و محترم، بعد از مدتی، چه توصیه ای به من کرد؟ گفت شما بیشتر از این وقتتان را صرف دیدار من نکنید، بروید سراغ خطاطان دیگر. حالا که ذوق نوشتن دارید، چرا من به شما بگویم که قامت الف را چگونه بنویسید. بروید ببینید مرحوم میرعماد چگونه نوشته است؟ دیدم درست می گوید؛ همین بود که بیکباره، اصفهان مثل کتابی گشوده و گنجینه ای ناشناخته، بی شمار نفائس و

خود واجب دانسته است. با این همه، شاید برای بسیاری این پرسش بیش آید که منابع تحقیق بسنده نیست و چه بسیار نامها که ذکری از آنان نگردیده و چه کتابها و قطعات که همچنان ناشناخته مانده است. این مهم، اگرچه از شأن و منزلت کار مؤلف کتاب نمی‌کاهد، و سهم او همچنان به عنوان یک محقق آغازگر و راستین هنریرتقدس و ولای خوشنویسی اسلامی به جای می‌ماند، اما ضرورت بازنگری نویسی را نیز در چند و چون مطالب کتاب ایجاب می‌نماید.

● بی‌اغراق، من در تدوین و تالیف کتاب اطلس خط بیست سال کار کردم؛ بیست سال سر در کتاب و تحقیق و مطالعه داشتم. من در شرایطی بدنبال جمع‌آوری مطالبی درباره خوشنویسی و ارزش کار خوشنویسان اسلامی راه افتادم که کمبود چنین کتابی کاملاً احساس می‌شد. خودم را برابر یک گنجینه نفیس و پرارزش میدیدم که چندان هویت و شناسنامه‌ای ندارد. همین بود که کار جستجو و شناسائی انواع خطوط و کارنامه خوشنویسان نام آشنا و گمنام را بر خود وظیفه‌ای مسلم دانستم. درست است که زحمات پرارزش مرحوم دکتر بیانی در شرح احوال و آثار خوشنویسان پیش رویم بود، اما من قصد داشتم ماهیت و جوهر این هنر پرارزش را به سهم خود بازشناسانم. آنجا اسامی آمده بود، ذکر نامی شده بود از خوشنویسان، اما کمتر کسی آمده بود تحقیق کند که بطور مثال، خط غبار زائیده چه اندیشه و اندیشه‌هایی بوده است و یا انواع خطوط دارای چه ارزش‌ها و شگردهایی هستند.

من، دست تنها، کار تحقیق را شروع کردم.

یادگارهای کلک پرهنر استادان بنام خط را بر من آشکار کرد. در دیوار شهر پر از خط بود؛ هر ایوانی، هر حجره مدرسه‌ای، هر دیوار مسجدی، حکم معلم مرا پیدا کردند. کافی بود قلم بدست بگیرم و مشق کنم. همین آقا سیدمهدی توصیه جانانه دیگری هم کرد. گفت شما که معلم خط هستید، بدانید روزگاری خوشنویسی تان را مدیون همین تعلیم خواهید بود. چقدر حرف صحیح و مستدلی و چه پیش‌بینی منطقی و بجائی بود! من اگر در حد بضاعت و توان، کوششی در زمینه خط به انجام رساندم، مدیون سالیان دراز تعلیم خط هستم. درست است که ظاهر کار، من آموزنده قواعد خط بودم، اما در واقع، سواى شاگردانم، خود نیز در طول این سالها، سر کلاس خط، بسیار قواعد و رمز و راز را شناختم.

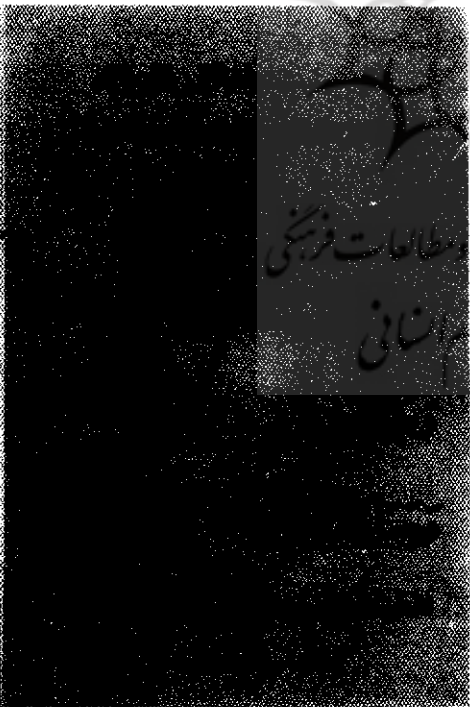
گذشته از این، بر خودم واجب می‌دانم همینجا ذکر نام و یادى کنم از اساتید بزرگوارى همانند استاد زرین‌قلم و استاد کاوه، که هر چند گاهى، اگر فرصتى دست مى‌داد و در تهران خدمت آنان مى‌رسیدم، مرا راهنما و مشوق مى‌شدند. بطور نمونه، فرصت دو ماهه‌ای دست داد در تهران و من به کلاس درس استاد کاوه راه یافتیم. در این مدت بسیار از محضر ایشان کسب فیض نمودم.

اطلس خط، بنا به عقیده و سلیقه و نظر بسیاری از صاحب‌نظران و دوستان اران خط، تلاش جانانه و مفیدی قلمداد می‌شود که پژوهشگری پرکار و مایه، برای ثبت و ضبط ارزش‌های خطوط اسلامی و شرح احوال بزرگان و نام‌آوران خط در گستره هنر خوشنویسی اسلامی، رنج و مرارت تالیف آن را بر

ابتدا سراغ کتابهائی را گرفتم که در آنها ذکر نامی و یادی شده بود از خط. این کتابها کم نبودند، اما مشکل، مطالعهٔ تمامی آنها بود؛ مشکل، خواندن متون سخت و گاه ناخوانای این کتابها بود. اما برای آدمی که زندگی را و شب و روزش را برای این کار وقف کرده بود، همهٔ مشکلات از پیش پای برداشته می شدند. بعد سراغ کتابهای عربی را گرفتم. هر جا کتابی بود، سراغ گرفتم. هم چنین از این و آنی که مجموعه ای داشتند و کتابی منحصر در اختیارشان بود، کمک گرفتم. آنها هم، با نهایت بزرگواری، قطعات و کتابهایشان را در اختیارم گذاشتند. خدایامرزد مرحوم دکتر بیانی را که وقتی از قصد و نیت من آگاه شد، بسیار یاری ام نمود و چند کتاب را در اختیارم گذاشت. با این همه، هر روز که از کار پژوهش و تحقیق من می گذشت، تحقیق در بارهٔ خطوط اسلامی را دریایی بی کران می دیدم و خودم را شناگری نا آشنا و ناقابل.

سرانجام یادداشت های این همه سال جستجو و تحقیق را جمع آوری کردم و آنرا با هر مشقتی بود، تدوین نمودم. کتاب قطوری شده بود که کار چاپ آن در یک مجلد چندان به صلاح نبود؛ همین بود که در دو مجلد آنرا بدست چاپ سپردم: جلد اول، تحت عنوان «اطلس خط» و جلد دوم، که در واقع دنبالهٔ جلد اول بود، تحت نام «تعلیم خط». در جلد اول، خطوط اسلامی را شناسایی کرده بودم و در جلد دوم، شیوهٔ تعلیم آنرا بازگو نموده بودم.

از مشکلات جنبی کوچک و بزرگ چاپ کتاب و مسایل بعدی آن که بگذرم، پس از



الایمانیما السافی ادو کاسا و ناولما

مشکلا

کده عشوا سارا یمو و اولوی افتاد

مکلا

به کاری که انجام شده بود، خللی وارد نیاورد. بله، درست است. من ادعا نمی‌کنم کارم هیچ کم و کاستی ندارد، من مدعی آن نیستم که همه خطاطان را شناخته‌ام، من نمی‌گویم اطلس خط کامل است، اما آنها که تنها هنرشان خرده‌گیری و انتقاد است، چرا خودشان همت نمی‌کنند و کار من و امثال مرا کامل نمی‌نمایند؟ چرا نباید بعد از اطلس خط، کتابی جامع‌تر و مفیدتر و مستندتر به چاپ رسیده باشد؟ برفرض که من معرفت کامل نداشته‌ام، تو که دم از انتقاد می‌زنی، چرا دست به کار نمی‌شوی؟

بهرحال، بپذیرید که اینگونه قضاوت‌ها، نه تنها درباره‌ی من، بلکه اصولاً در برخورد با هر پژوهشگر و محقق، حاصلش، موجب دل‌سردی و نومیدی می‌شود و آدم دیگر دست و دلش به کار نمی‌آید؛ چرا که حمایت صحیح لازم دارد و باید دلگرمی داشته باشد. از این گذشته، آنها که «اطلس خط» را کامل نمی‌بینند، چرا یکبار از

انتشار کتاب، خیلی از صاحب‌نظران آنرا پسندیدند، کارم را ستودند؛ حتی بنا سعه صدر، جماعتی آنرا فرهنگ‌شناسایی خطوط اسلامی نام نهادند. در این رابطه، با آنکه من برای یافتن قطعه خطی و نمونه آثاری از خوشنویسان، چه بسا مدتها در جستجو بودم و با آنکه قسمت اعظم عمر جوانی خود را در این راه سپری کرده بودم، اما با تاسف، خیلی‌ها هم آسان و بی‌تفاوت از حاصل این همه تلاش گذشتند و گاهی لب به سرزنش نیز گشودند و حتی طعنه نیز زدند؛ جائی در نقدی خواندم که جوانی بی‌صلاحیت و ناپخته نوشته بود. فضائلی با کار تألیف «اطلس خط» تنها توانست تفاوت «ی» «میرا با «م» شفیعا، بطور مثال آشکار سازد. ببینید چقدر کم لطفی و نابخردی لازم است که آدم از سرنا‌آشنایی و یا بغض، اینچنین حاصل تلاش و رنج و مرارت انسان را نادیده بگیرد! با وصف این، نه تمجیدها و نه تکذیب‌ها، هیچکدام در ایمان و اعتقاد من

خوشنویسی، خطاطی، یا تنوع خطی اسم نبرده اند که مرا هم آگاه کنند و بر معلومات چون منی بیافزایند؟ سرآخر باید اضافه کنم، من، بنده ناشکر خدا نیستم. خداوند به من بضاعتی عطا فرمود، من هم در این راه ادای دینی کردم؛ هر چند ناچیز. دعا می‌کنم دیگرانی موفق شوند کاری سزاوتر در این راه به انجام رسانند.

در اطلس خط، گذشته از تحقیق و پژوهش در زمینه انواع خطوط اسلامی، نگاهی و نگرشی نیز به چگونگی بنیاد و پیدایش الفبا و خط آمده است. برخی را اعتقاد بر آن است که این نگرش، با تمامی مطالب متنوع و مستند، چندان هماهنگی با اصل موضوع که در حقیقت، ارزیابی و شناخت انواع خطوط اسلامی است، ندارد؛ چرا که خط، در ابتدا، وسیله انتقال پیام است و ثبت احوال و آثار. و در مقابل، چون با به حیطه فرهنگ اسلامی می‌گذارد، جدا از این وظیفه، به عنوان یک خلاقیت پرارزش هنری نیز صاحب مقام و مرتبه‌ای می‌شود؛ یعنی در واقع، کار کتابت بعد از ظهور اسلام و بویژه کار خطاطان، پس از آنکه به کار کتابت قرآن مجید پرداختند، برحمت شد و ایشان منزلت و ارجی یافتند و تلاش کردند از صورت یک کاتب ساده، به هنرمندی خوشنویس و با ذوق مبتدل شوند. پس، در تحریر کلام پروردگار، از جان و دل ارائه ذوق و هنر نمودند و...

● برخلاف آنچه می‌گوئید، من این آغاز را آگاهانه برگزیدم؛ یعنی به ضرورت آن پی برده بودم. ما تا خط و پیشینه خط را شناسیم، قدر و منزلت این حرمت و اعتباری را که در ادوار درخشش فرهنگ اسلامی نصیب آن می‌شود، درک نخواهیم کرد. بطور مثال، هنگامی که کاتبان شریف و مؤمن قرآن مجید، کار بزرگ و

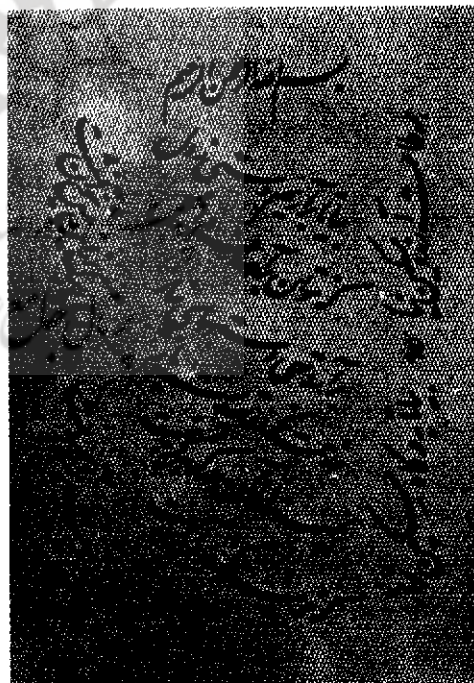
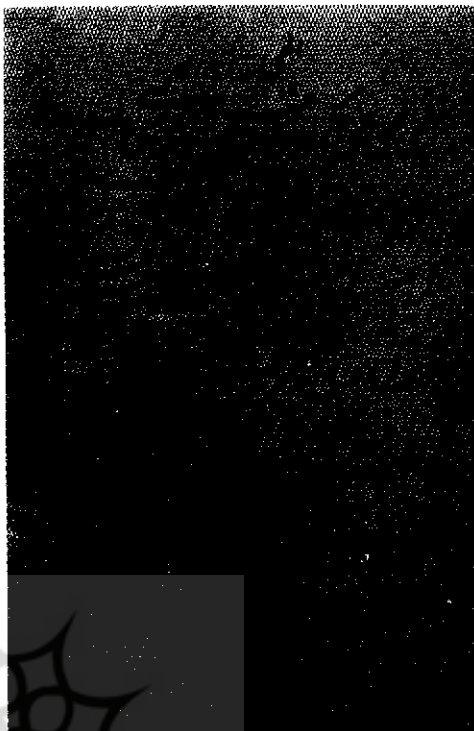
مقدس کتابت کلام خدا را برعهده گرفتند، خط ریشه داشته است، سابقه داشته است، خط کوفی شناسنامه داشته است. من خواستم به سهم خود، این ریشه و سابقه را بازشناسانم؛ به عبارت دیگر، اگر از این مقوله درمی‌گذشتم، کتاب ناقص می‌ماند. فراموش نکنید که اختراع خط و تشکیل الفبا، گام نخستین بشر به سوی تمدن و عمده‌ترین کلید گشایش دانش و ادراک بشری بوده است. چطور می‌شود از این گام ناشناخته درگذشت؟ درست است که نتایج تحقیقات تا به امروز درباره این ریشه‌یابی و ردیابی چندان قانع‌کننده نیست، اما با این همه، نمی‌توان بی‌توجه به مدارک موجود، از گذشته خط چشم پوشید. گمانم بحث در این رابطه خیلی به درازا می‌کشد. شاید هم منطقی برای این گفتگو نداشته باشد. خوب است بسنده کنیم به این مهم که در همین صفحات محدود نخستین کتاب، به انواع خطوطی اشاره شده است که حتی نام آنها و سهم مخترعین این خطوط، چه بسا که تا بحال به گوش کمتر علاقمند خطی رسیده باشد. اگر این شناسائی را تنها در نظر بگیریم، مقدمه را صلاح که می‌دانیم هیچ، حتی ضرورت تحقیقی مفصل‌تر را نیز احساس می‌کنیم.

در گستره فرهنگ ملت‌های گوناگون، شاید کمتر فرهنگی، همانند فرهنگ اسلامی را توان یافت که خط در دامان مطهرش، اینچنین به تقدس و تنوع دست یابد؛ به عبارت دیگر، خط سوای وظیفه اصلی‌اش که انتقال پیام و ثبت اندیشه برای آیندگان است، در میان انواع هنرها، جایگاهی می‌یابد سخت محترم و فراخور تحسین، و چه بسا که بدلیل این منزلت، ضرورت پیدایش انواع خطوط

پیش آمده باشد.

● تنوع در خط و خوشنویسی را نباید با سایر هنرها مقایسه کرد؛ نه اینکه هنرهای دیگر منزلت ندارند. خیر، مقام و مرتبه و ارزش همه هنرها بجای خود. اما همانطور که یاد کردید، خط در جهان اسلام، با توجه به بار معنویتی که بردوش می‌کشد و رسالتی که خوشنویس از همان ابتدا در کتابت قرآن کریم برعهده دارد، مرتبه این هنر را در مقایسه با سایر هنرها بالا می‌برد و کاتبان و خوشنویسان به هر دوره و زمانی می‌کوشند تا مگر با تحول خط و خوشنویسی، به ادای این احترام و دین، هرچه بیشتر موفق شوند. پس، تحول هنر خوشنویسی، پیدایش انواع خطوط، ارائه شیوه‌ها و شگردهای مختلف، نباید صرفاً بدلیل زیبایی و تفنن قلمداد شود، بلکه این ضرورت، در ارتباط و همگام با پیشرفت دانش بشری و توسعه و رشد اندیشه‌ها، مطرح می‌شود. سنجش ما در باره خط، همچنانکه در اطللس خط به آن اشارتی رفته است، رسائی و سهل خوانی و آسان نویسی و زیبایی منظر است. انواع خطوط اسلامی، بدنبال هرچه بیشتر راه یافتن به مبانی یادشده متحول شدند. از یاد نباید برد که در این میان، خطوطی همانند نسخ و نستعلیق و شکسته، بدلیل برخورداری از استحکام و زیبایی، معیار و میزان سنجش سایر خطوط قرار داده شده‌اند.

از سوی دیگر، الفت و یکرنگی و همگامی خط با سایر هنرها، همانند تذهیب و نگارگری و کاشیکاری، نوعی ضرورت تحول و یا به زعم شما، تنوع را هم در کار خط سبب گردیده است. نگاه کنید در نقش خط به وقتی که وارد مقوله



معماری می شود؛ می بینیم که خطاط، همراه و همگام با کاشیکاری، ناگزیر شیوه کارش را متحول می کند؛ یعنی سوای نسخ و کوفی، خط بنائی را هم اختراع می کند؛ به عبارت دیگر، می آید به خاطر کاربرد خط در بنا، بطور مثال، کوفی بنائی (معلی) را مطرح می سازد. نمونه اش را می توانید در بسیاری از بناهای عصر تیموریان و صفویان در شهرهای عمده ای مثل اصفهان و مشهد مشاهده نمایید. و یا اینکه کوفی بنائی ساده را به گونه ای قابل تمجید و پررمز و راز در معماری بکار می برد، که نمونه این ابتکار را می توان در مسجد جامع گوهرشاد مشاهده کرد. از این نمونه ها بسیار است. حتی سوای این دو نوع شیوه خط کوفی، می توان به کاربرد کوفی متوسط و کوفی معلی مشکل نیز اشاره کرد. در کتابت نیز ما با این تحول و تنوع روبروئیم، به هر دوره و زمانه ای. اما نه در ابعاد صرفاً تزئینی، چندانکه در معماری با آن مواجه ایم. چون بهرحال، تفاوت خوشنویس با سایر هنرمندان رشته های هنرهای ظریفه، محدودیت او در رعایت بسیاری از قواعد و اصول مسلم خوشنویسی است؛ به عبارت دیگر، در خوشنویسی، هر تحولی زائیده رعایت اصولی مستحکم و قواعدی پابرجاست. خوشنویس هرگز نه مجال آنرا دارد و نه امکان اینکه به دلخواه، دست به ابتکاری زند خارج از چهارچوب ها و قواعد معین. و این چیزی نیست جز حفظ حرمت و تقدس این هنر پر قدمت و دوام اسلامی.

وقتی سخن از خطوط اسلامی پیش می آید، ما با نوعی خلاقیت و هنرآفرینی و ذوق جمعی و همگانی

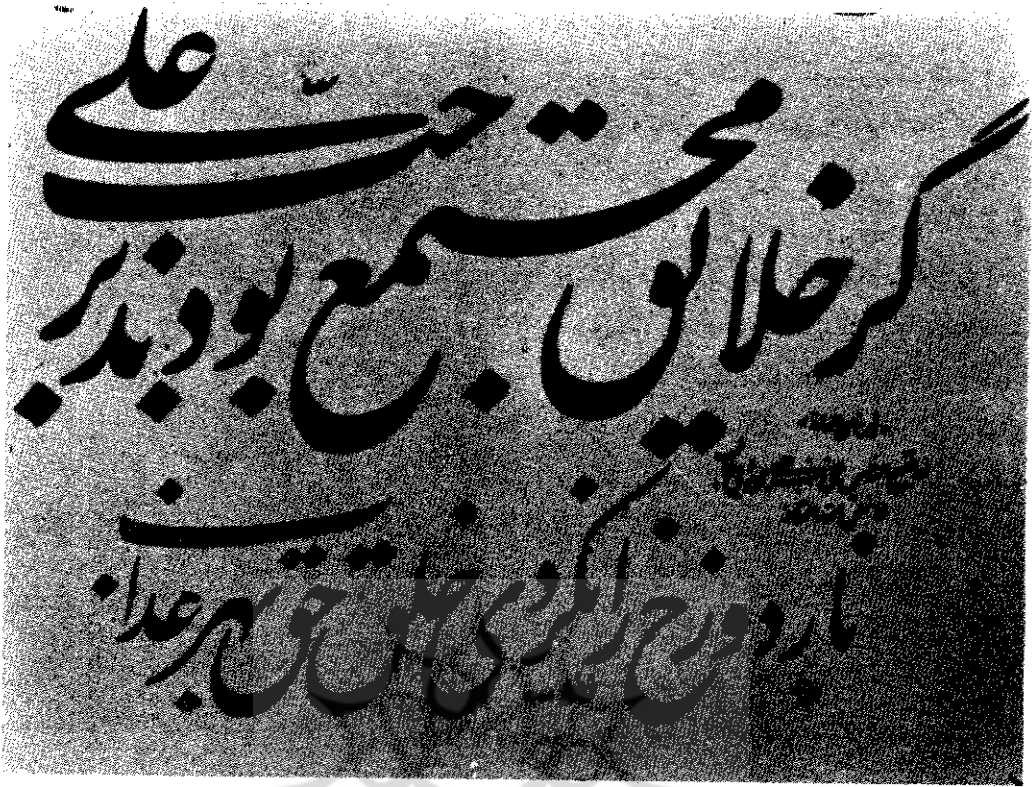
در عرصه هنر اسلامی روبروئیم. درست است که در اطلس خط، اشاراتی به سهم خوشنویسان مسلمان در کشورهای اسلامی شده است، اما چه بسا که در این نگرش و تحقیق، جوینده و خواننده علاقمند نتواند به استنتاجی صحیح در دیبایی سهم عمده خوشنویسان کشوری اسلامی در طول تاریخ خطوط اسلامی راه یابد. بطور مثال، ایران را باید مطرح ساخت و خوشنویسان نام آور این سرزمین را. تردیدی نیست که هنرمندان مسلمان و معتقد و با ذوق ایرانی سهمی فراخور توجه و تحسین در روند تعالی هنر در جهان اسلام داشته اند. این مهم، بویژه شامل خط و خوشنویسی می گردد؛ چرا که نامها در کار خوشنویسی بسیار است و ارائه ذوق و شگردها فراوان.

● ما وقتی سخن از زاد و ولد هنر در زیر چتر حمایت و هدایت اسلام در کشورها و سرزمین های اسلامی در طول تاریخ می رانیم، ناگزیر باید به اصل وحدت ذوق ها و اندیشه ها و اعتقادات هنرمندانی اشاره کنیم که همگی دارای یک نگرش واحد، یک ایمان و اعتقاد و یک بیان واخندند، که همانا نوعی عبادت در برابر پروردگار و اشاعه و ترویج مبانی فکری و معنوی اسلام بوده است، و باید بدان احترام بگذاریم؛ یعنی برخلاف سایر سرزمین ها که هنر، تجلی فکری خاص و آرمانی جدا است، در اسلام، هنرمند مسلمان نمی تواند و نمی بایست جدا از این وحدت گام بردارد. همین است که با تمامی تنوع و ویژگی های هنر در ممالک گوناگون اسلامی، سرآخر، ما رگه های این وحدت و همگونی و هماهنگی را می توانیم دریابیم؛ به عبارت دیگر، کار هنری هنرمند مسلمان دارای



کشورهای اسلامی را از یاد برد و یا نادیده گرفت. اما اینکه جای ایران در این تحول چگونه است، من در جای جای کتاب، به بهانه مرور بر ادوار خوشنویسی و ظهور خوشنویسان بنام ایران، به سهم و بضاعت خویش، این سهم والا را آشکار ساخته‌ام. شکی نیست که خوشنویسان ایرانی، چه گمنام و چه نام‌آشنا، فی الواقع، منزلت و ارج و قربی به خوشنویسی در عرصه خطوط اسلامی بخشیدند؛ جایی که در بسیاری از انواع خطوط، گاه هم پیشگام بوده‌اند و هم مبتکر و هم مروج و معلم و الگو. در هر حال، تاریخ خطوط اسلامی گواه عادلانه‌ای برای ادعاست که هنرمندان خوشنویس و مخلص و مؤمن و باذوق ایرانی، سرانجام در این رشته از خلاقیت هنری در

شاخص است، بی‌بندوبار نیست، لجام گسیخته و بی‌پروا نیست، دارای قواعد و اصولی منظم و مطهر و پاکیزه است، و خموش است و به نوعی عرفان و حقیقت معنوی راه دارد. این وحدت و معنویت، وقتی به اوج می‌رسد که در یابیم در هنر خوشنویسی، کاتبان و خوشنویسان، در تمامی سرزمین‌های اسلامی، رسالت عمده و تجلی هنرشان در کتابت قرآن مجید آشکار می‌شده است؛ یعنی تلاش در هرچه رساتر و زیباتر نوشتن خط عربی که ویژه کتابت قرآن مجید است. خوب، این مهم، سرانجام نوعی تلاش همگانی و ارائه ذوقی جمعی را سبب می‌شود. بنابراین نمی‌توان از تاریخ تحول و تکامل خطوط اسلامی یاد کرد و سهم خطاطان و خوشنویسان بنام



آگاهانه بر میزان قدر و منزلت خوشنویسان ایرانی ارج نهیم، بی آنکه سایر تلاش ها و ذوق آفرینی ها را نیز نادیده بگیریم.

از میرعماد قزوینی می‌گویند؛ او را می‌ستائید و بر قلم و کلک پره‌نرش ارج می‌نهد. اما در همین تحسین و تمجید هم چه بسا پرسشی بی‌پاسخ می‌ماند. حرف و سخن این است که چرا باید در روند این همه خلاقیت و تلاش خوشنویسان به ادوار مختلف، تنها انگشت برنام میرعماد گذاشت و امثال او، که معدودند و مشخص؟ همه از کلک میر تمجید می‌کنند، اما کمتر کسی می‌گوید که دلیل این تمجید چیست. مگر شاگردان میرعماد گاه حتی از استاد خود بهتر نمی‌نوشتند؟ مگر میر تابع قواعد و اصول نستعلیق نبوده؟ مگر نمی‌گویند که در این تابعیت، تمام خوشنویسان ملزم به رعایت اصول و

جهان اسلام، با مدد از ظرافت و دقت و هوش و هنرشان، چه بسیار که سرآمد سایر خوشنویسان مسلمان در سرزمین‌های اسلامی بوده‌اند. تنها مروری کوتاه بر احوال خوشنویسان عصر تیموری و مکتب هرات و یا عصر صفوی، پاسخی بر این ادعاست. و یا با یک اشاره کوتاه می‌شود گفت اگر قصد شناخت سهمی در کار باشد، آیا تنها حضور میرعماد قزوینی در پهنه خوشنویسی و خطوط اسلامی کافی نیست که درجه استعداد و ذوق بی‌همتای ایرانیان را در تعالی خطوط اسلامی آشکار سازد؟ و آیا می‌توان همتایی برای میرعماد پیدا کرد؟ مسلماً که خیر. از این نمونه حضور و ارایه ذوق منفرد و بی‌همتا در تاریخ خوشنویسی سرزمین ما کم نیست. پس باید

اما شیوه و شگرد خوشنویس هنرمند هم بجای خودش مطرح است. خوشنویسی اسلامی، زیبایی و تحول و تکاملش را مدیون ارائه این ذوق و شگردهاست؛ یعنی همان اصطلاحی که ما به آن «شیوه» می‌گوییم؛ این شیوه و شگرد، نه چندان قابل تعریف است و نه به آسانی قابل فهمیدن. خط را، خوشنویسی را باید شناخت. باید مرارت کشید، مطالعه کرد تا به این شیوه و شگردها آشنا شد. گاهی تنها در تحریر کلمه‌ای و الفبائی در کار یک خوشنویس، می‌شود به شیوه و شگرد منحصرش راه یافت؛ یعنی این هم کافی نیست که من بگویم «ی» میر چنین است و دهانه «ف» میر چنان. مهم، قلم قوی و توانای میر است که مجموعه‌ای نواز این شیوه و شگرد را در جمع خوشنویسان هم عصرش مطرح می‌سازد. واقعاً نباید چنین پنداشت که من نیز ناگزیر تابع و مطیع شهرت میرعماد بوده و هستم؛ این مقام ذوق میرعماد است که شاعران هم عصر او را وامی‌دارد که بجای مدح سلطان وقت، مدح هنرمند زمانه‌شان را بنمایند و شاعری در رباعی دل‌انگیز و زیبایی بسرایند:

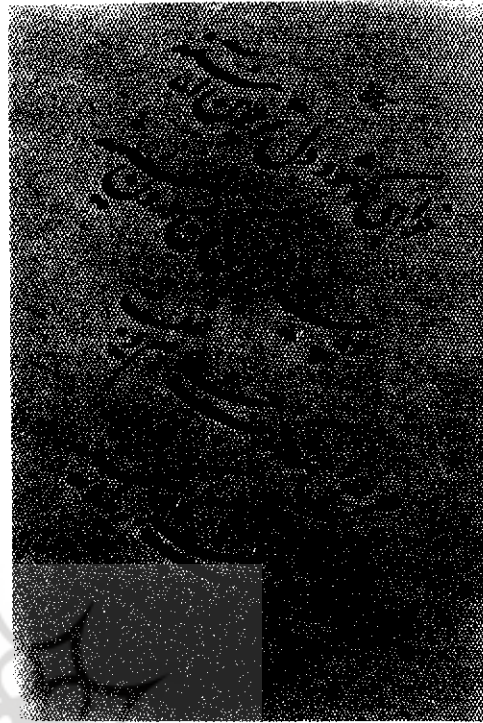
تا کلک تو در نوشتن اعجاز‌نماست

بر معنی اگر لفظ کند ناز رواست

هر دایره ترا فلک حلقه بگوش

هر مه ترا مدت ایام بهاست

میزان ارزیابی برای کار هر خوشنویسی، در آشکاری استعداد ذوق فردی او در هر نوع از خط مطرح می‌شود. ما باید باور داشته باشیم نستعلیق در سر پنجه‌های توانا و قلم سحرانگیز میر هم به اوج رسید و هم پایان یافت؛ یعنی بعد از میر،



قواعدی هستند؟ پس چرا باید یکی میر عماد شود تنها در نستعلیق، و دیگری در نوع دیگری از خط؟ ممکن است شیوایی و زیبایی نستعلیق را مطرح سازید، اما آیا تنها بدلیل این زیبایی و شیوایی، می‌شود سایر استعدادها را کم بها داد و نادیده گرفت؟

● نخست باید به این نکته مهم اشاره کرد که اگر قرار بود در انواع خطوط اسلامی و ایرانی، همه خوشنویسان، به گونه‌ای مشترک و یکسان بنویسند، که لابد بعد از یاقوت و خوشنویسان چندی به ادوار بعد، کار خطاطی و خوشنویسی تمام می‌شد. البته که این مهم، درست برخلاف ذات و جوهر هنر است که می‌بایست دائم در تکاپو و تحول باشد. رعایت قاعده و اصول در خط را هرگز نمی‌بایست به معنای درجا زدن و یک جا ماندن تعبیر کرد. ولی قاعده و اصول بجای خود،

کمر خوشنویسی موفق به رقابت و برتری با او گردید. این است که ذکر این مقام و مرتبه، وظیفه می شود؛ وظیفه ای در حد قدرشناسی و الگو قرار دادن. اگر ما این استادان بنام را ارج نگذاریم، به خطا رفته ایم. می گوئید شاگردان میر بهتر از استاد می نوشتند. بر فرض که چنین باشد، اما این بهتر نوشتن را چه سبب شده جز تعالیم میرعماد؟ نقل است که روزی یکی از شاگردان «کلهر» یک «ی» نوشت و ادعا کرد که این درست عین «ی» استاد است و اصلاً خود «ی» استاد است! خط را نزد استاد بردند. نگاهی کرد و بعد گفت: قبول دارم، درست می گوید اما بایک تفاوت: «ی» او با «ی» که من می نویسم، چهل سال فاصله دارد! خوب، این حرف خودش می تواند جواب شما باشد. پس بیائید این قدرشناسی را نگاه داریم، قدر این سهم ها و منزلت ها را بدانیم، بی آنکه قصدمان بی ارزش جلوه دادن سایر اصحاب ذوق و هنر باشد. و اگر روزی دنبال حل شدن این معما باشیم، برویم مطالعه کنیم و خودمان به کشف این رمز و رازها و شیوه ها موفق شویم. وگرنه، با تمجید من و تحسین دیگری و یا اشارات کوتاه و بلند، معما حل نمی شود.

شهر اصفهان در مقایسه با سایر شهرهای ایران، به عنوان شهری شاخص و نمونه در حفظ و نگاهداشت یادگارهای ارزشمند هنر ایرانی، اسلامی شهره خاص و عام است؛ شهری که آوازه هنر و هنرمندانش، از گذشته های دور تا به امروز، هر دوستان هنری را به سوی خود کشیده. از شما که خوشنویسی صاحب ذوق و مطلع و محقق هستید، شاید پرسش درباره نقش خوشنویسان اصفهانی،

بی ثمر و فایده نباشد. راستی خوشنویسان اصفهان، در طول تاریخ تحول خطوط اسلامی، آیا نقشی کارساز و عمده داشته اند؟ اگر جواب مثبت باشد، چرا به عنوان یک ادای وظیفه، کتابی و تحقیقی جامع در این باره انجام نشده است؟

● اگر به حساب نوعی تعصب قلمداد نشود، باید بگویم چه بسیار خوشنویسانی که در اصفهان زاده شدند و روح و جان تازه ای به کالبد خط بخشیدند. اسم بردن از تک تک خوشنویسان اصفهانی شاید نه در حوصله این گفتگو و نه در ضرورت این بحث بگنجد. اما اشارتی به پاره ای از نامها که من در ضمن بررسی خوشنویسان اصفهان آورده ام، خالی از لطف نیست: نام آوران با ذوقی همانند محمد باقر (سمسوری) اصفهانی، عبدالرحیم سمیرمی، میرزا غلامرضا اصفهانی، میرزا عبدالرحیم افسر اصفهانی و در کار خط شکسته، میرزا کوچک اصفهانی، محمدرضا اصفهانی معروف به «کر»، که هر کدام به سهم خود در هنر خوشنویسی صاحب قلمی شیوا و استعدادی بی همانند بودند. اما اینکه چرا تابحال در شرح احوال این بزرگواران کتابی جداگانه به تحریر درنیامده، گمانم می رسد روزگاری، دوست ارجمند و خوشنویس و شاعر باذوق اصفهانی، آقای «منوچهر قدسی» همت به تالیف چنین کتابی کرده بود. حال، چرا تابحال این کتاب منتشر نشده، از چند و چون آن بی اطلاع هستم.